

ایران گرایی یا کردستان گرایی؟

– در دفاع از یک استراتژی ملی شفاف و جامع –

ناصر ایرانپور

مدخلی بر موضوع

بیش از نیم سده است که بحث نسبت سراسری و کردستانی بودن احزاب و نخنگان کرد ایران، پیوند جنبش رهایی بخش ملی کردستان با جنبش دمکراسی خواهی سراسری، "ایران گرایی" یا "کردستان گرایی"، "ناسیونالیسم" و ملی گرایی ایرانی یا کردی، اصل یا تابع بودن جنبش ملی یا سراسری، فعالیت در حزب سراسری یا ملی کردستانی، تشکیل حزب سوسیالیستی سراسری یا حزب کردستانی، ایفای نقش فعال تر در سطح سراسری یا در جنبش کردستان، رابطه دمکراسی در ایران با مطالبات ملی در کردستان و مشابه آن در جریان است و این غالباً با پیامدهای سنگینی برای سیاست و استراتژی و حتی انحلال و انشعاب و پیدایش احزابی نو در کردستان نیز همراه بوده است. مع الوصف این بحثها هنوز به نقطه پایانی خود و بی ریزی یک استراتژی معین و شفاف به این یا آن سو منتهی نشده است؛ با این پیامد که سیاست کردی همواره بین دو "قطب" مرکز و کردستان در نوسان بوده است. این احزاب برای آنانی که به قول خودشان "ایران گرا" (یا مرکزگرا) هستند، زیاد از حد کردی و منطقه ای و برای آنانی که کردستان محور می باشند، زیادی به قول خودشان "ایرانی" می باشند.

راقم این سطور از منظر انسانی که اعتقاد راسخ به حق تعیین سرنوشت سیاسی به انضمام حق حاکمیت سیاسی کردستان ترجیحاً در چهارچوب ایران دارد، معتقد است که رویکرد به اصطلاح "ایرانی" و کردستانی این احزاب شایان اصلاح می باشد، چه که نه جنبه "ایرانی" سیاستها و عملکردهای این احزاب به میزان رضایت بخشی پیگیر و جامع و شفاف است و نه جنبه کردستانی آنها. در هر دوی آنها بخشاً شاهد نوعی تزلزل، تعلل، اهمال و نظاره گری و بی تفاوتی هستیم. به باور من زمان آن رسیده که این نقصان در راستا و چهارچوب شفافیت و جامعیت بخشی به استراتژی ملی کرد برطرف گردد. در سطور ذیل تلاش می شود این ضرورت مدلل گردد.

پیشاپیش گفته شود که مقصود نویسنده از "استراتژی ملی" آن راهبرد درازمدت است که در راستای مصالح ملی کردستان و در خدمت دستیابی به حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی آن قرار دارد. و "حاکمیت ملی کرد" از نظر نگارنده الزاماً به مفهوم حکومت مستقل کردی نیست، بلکه می تواند به معنای حکومت ملی - منطقه ای در چهارچوب ایران و مشارکت در حکومت مرکزی (فدرال) آن نیز باشد.

همچنین قابل ذکر است که آنجا که از صفت "ایرانی" در مقابل "کردی" سخن در میان است، مقصود این نیست که نگارنده بطور واقع تقابلی بین این دو می بیند، بلکه تنها به حوزه و محدوده جغرافیایی سیاستها و عملکردها نظر دارد. شاید درست تر باشد، به جای "ایرانی" واژه های "سراسری" یا "مرکزی" بکار برده شوند. اما چون احساس کردم این دو واژه برای این مقصود من چنان جامع و مانع نیستند و قدری نیز نامأنوس هستند، همان صفت "ایرانی" را بکار بردم.^۱

عناوین بحثها:

۱. جریانات کردستان و استراتژی ملی کردستانی
۲. ضرورت اتخاذ استراتژی ملی از کجا ناشی می شود؟
۳. ریشه عدم طرح استراتژی ملی شفاف و جامع در کجاست؟
 - ۳.۱. پیچیدگی شرایط مبارزاتی کردستان
 - ۳.۲. بستر فکری و ایدئولوژیکی احزاب کردستان
 - ۳.۳. قرابت فرهنگی کردستان و مابقی ایران.
 - ۳.۴. نجابت و فرهنگ سیاسی بالا
 - ۳.۵. ضعف نسبی تئوری سیاسی مسأله ملی در ایران
۴. چه باید کرد؟
 - ۴.۱. ایفای نقش فعال تر در صحنه سیاسی ایران
 - ۴.۲. تدقیق استراتژی ملی جنبش کردی
 - ۴.۳. تقویت و تعمیق کبان و آگاهی ملی
 - ۴.۳.۱. تشریح مشکل
 - ۴.۳.۲. ابزار مقابله با مشکل
 - ۴.۴. دیالوگ برای روشنگری وسیع و عمیق در باره استراتژی ملی
 - ۴.۴.۱. خطوط کلی استدلالات
 - ۴.۴.۱.۱. تأکید بر سیر تکوین ملت کرد و حق تعیین سرنوشت آن
 - ۴.۴.۱.۲. تأکید بر اولویت تحقق این خواسته در چهارچوب ایران
 - ۴.۴.۱.۳. مشروط بودن التزام ماندن ما در چهارچوب ایران به مشارکت در حاکمیت سیاسی خود و کشور
 - ۴.۴.۱.۴. ما ایرانی هستیم و خواهیم ماند
 - ۴.۴.۱.۵. مبارزه برای کردستان آزاد و ایران دمکراتیک از هم تفکیک ناپذیر است
 - ۴.۴.۱.۶. دعوت از "ملی گرایان" ایران به تغییر رویکرد غیردمکراتیک در ارتباط با وحدت ایران
 - ۴.۴.۱.۷. فراخوان به عقد یک "قرارداد اجتماعی": تعهد در مقابل تعهد
۵. اقدامات ضروری دیگر به منظور پیشبرد استراتژی ملی
 - ۵.۱. جبهه کردستانی
 - ۵.۲. دیپلماسی و جبهه ایرانی
 - ۵.۳. تحکیم دوستی با آذربایجان
 - ۵.۴. دیپلماسی فعال بین المللی
 - ۵.۵. سیاست رسانه ای نیرومند

^۱ در آلمان حزبی منطقه ای داریم که تنها در ایالت بایرن سیاست می کند و دهه ها هم است که حاکمیت دارد. این حزب رسالتاً منافع ایالت خود، بایرن، را بازتاب می دهد، حتی با وصفی که برای نمونه در حال حاضر در حاکمیت فدرال آلمان نقش کلیدی دارد (وزیر دفاع آلمان از این حزب می باشد). آیا می شود گفت این حزب بایرنی آلمانی نیست، چون حیطة فعالیت آن محدود به بایرن است؟! حال بافت ملی - اتنیکی آلمان همسان است. همچون وضعی را در کشورهایی چون سوئیس و بلژیک که بافت متنوع آن به ایران بیشتر شباهت دارد، در ابعادی وسیع تر داریم.

۱. جریانات کردستان و استراتژی ملی کردستانی

طبق برداشت من در حال حاضر در ارتباط با موضوع مورد بحث سه گرایش متفاوت در بین سیاسیون کردستان وجود دارد.

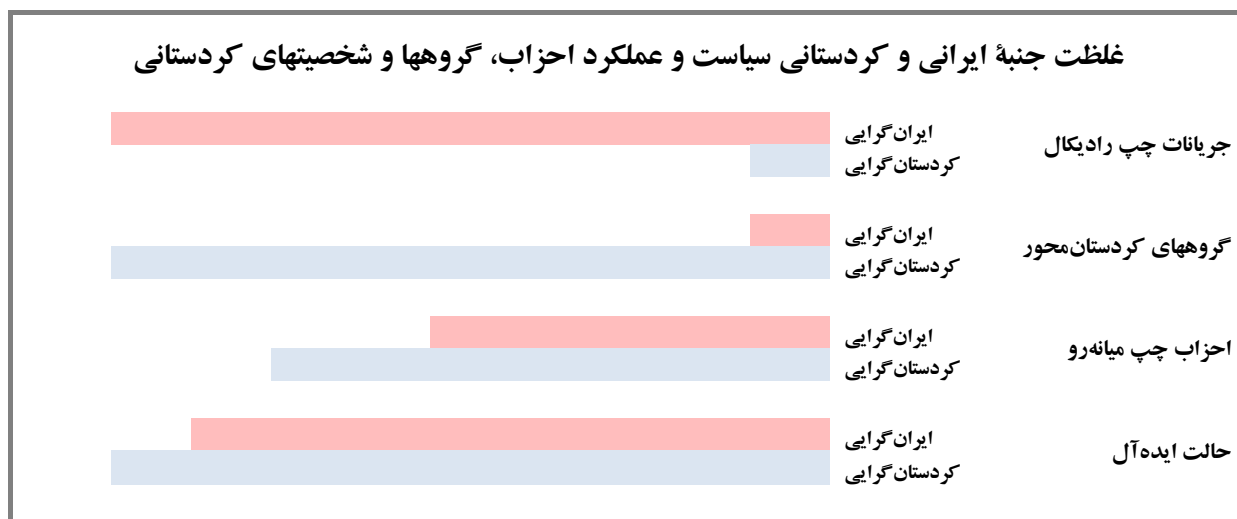
۱. گرایشی که خود را سوسیالیست، کمونیست و چپ ایرانی و تشکیلات کردستان سازمان و حزب خود را "شاخه" ای از جنبش سیاسی و طبقاتی و اجتماعی و سراسری ایران معرفی می کند. این گرایش را حزب کمونیست ایران، احزاب منتسب به "کمونیسم کارگری" و کنشگران کرد متشکل در سازمانهای سیاسی سراسری ایران نمایندگی می کنند.

۲. گرایش دوم که پدیده ای نسبتاً نوظهور است و افرادی از بدنه احزاب سنتی کردستان، گروههای کوچک جدیدالتأسیس و برخی از افراد و شخصیت های سیاسی قدیمی کرد را در بر می گیرد، در فاز متقابل گرایش فوق الذکر قرار دارد و به قولی تماماً کردستانی و بخشاً طالب استقلال کردستان است.

۳. گرایش سوم در حد فاصل دو گرایش فوق قرار دارد و هیچکدام از دو عنصر ایرانی و کردستانی بودن جنبش کردستان و در این ارتباط راه حل کردی یا ایرانی را بطور مطلق رد یا تأیید نمی کند و به عبارتی دیگر هم این است و هم آن، نه تماماً این است و نه تماماً آن. این گرایش راستا و ویژگی و گوهر اصلی سیاست حزب دمکرات کردستان و کومله بوده و از سوی دو گرایش رادیکال اول و دوم پیوسته مورد ستیز قرار گرفته است؛ گرایش اولی این سمت و سوی فکری را "راستروانه"، "ناسیونالیستی" و "محلّی گرایانه" معرفی و بشدت تقبیح می کند. و گرایش دوم نیز از منظر "کردستان محوری"، احزاب کلاسیک کردستان را مورد شماتت قرار می دهد که از حیث تعقیب مصالح ملی کردستان اهمال و کم کاری نموده و بیشتر "ایرانی گرایی" پیشه نموده اند.

البته در سالهای اخیر در مجموع شاهد تقویت جوهر و جنبه کردستانی سیاست در بخشهایی از دو جریان حزب دمکرات کردستان و کومله نیز بوده ایم. بدین مفهوم که اگر سمت و سوی کنش و استراتژی آنها سابقاً "ایرانی - کردستانی" بوده، اکنون "کردستانی - ایرانی" شده است، اما با این وصف عناصر ایرانی و کردستانی کماکان جوهر اصلی سیاست آنها را تشکیل می دهند. لذا این تنها تقدم و تأخر این دو جنبه از سیاستهای آنهاست که تغییر نموده است.

گرایش غالب در کردستان همین گرایش متعادل سومی بوده است و علیرغم عقب نشینی هایی که در مقاطعی از تاریخ معاصر کردستان ایران نموده است (برای نمونه می توان به انحلال کومله کردستانی و تشکیل "حزب کمونیست ایران" نمود) همچنان سیما و ماهیت سیاست کردی را تشکیل می دهد و به باور من در آینده نیز تغییر چندانی در آن رویی نخواهد داد. آنچه رویی می دهد - و به عقیده من باید رویی دهد - تدقیق و تکمیل و شفافیت بخشی آن در چهارچوب یک استراتژی ملی کردستانی است.



۲. ضرورت اتخاذ استراتژی ملی از کجا ناشی می‌شود؟

نافذترین احزاب کردستانی با گزینش راه‌حل فدراتیو برای ایران گامی اساسی در راستای تدقیق و جامعیت‌بخشی سیاستهای خود برداشته‌اند، چرا که به باور من این نظام از سویی پاسخی درخور و شایسته به مطالبات کردستان و دیگر ملیتهای ساکن ایران در خصوص اعطای حق تعیین سرنوشت درونی به آنها خواهد داد و از سوی دیگر با این استراتژی از طریق مشارکتشان در حاکمیت سیاسی مشترک در مرکز، پیوند ارگانیک آنها از جمله کردستان با مابقی ایران ایجاد خواهد شد.

و اما چرا این گام اساسی کافی نیست؟ مگر فدرالیسم استراتژی آنها نیست؟ پاسخ: آری هست. اما تکلیف چیست اگر آنچه که آنها در چهارچوب فدرالیسم در پی آن هستند، یعنی حق تعیین سرنوشت داخلی و مشارکت در حاکمیت سیاسی فدرال، تحقق نیافت؟ در اولین بند برنامه‌های تمام احزابی که خواهان نیل به مطالبات مردم کردستان در چهارچوب ایران هستند، تعهد آنها به حق تعیین سرنوشت تا مرز دستیابی به حاکمیت سیاسی مستقل کردستان آورده شده است. پرسش اینجاست که آنها این حق تجریدی را برای چه زمانی لحاظ نموده‌اند؟ اگر استقلال کردستان گزینه مطلوب آنها نیست، چه ضرورتی به تأکید بر این اصل وجود دارد؟

پرسش دیگری که در این پیوند مطرح شده و پیوسته مورد مناقشه قرار گرفته، این بوده که آیا و تا چه میزان جنبش سیاسی و آزادیخواهی مثلاً در شهرهای مرکزی ایران مربوط به کردستان است و باید به آن پیوست.

و باز سوال دیگری که در این خصوص از سوی افراد کردستان محور بلافاصله پیش کشیده می‌شود، این است که چرا باید با جنبشهای مرکز همراه گشت، در حالیکه آنها هیچگاه و به ویژه در دشوارترین شرایط با جنبش کردستان همراه نبوده‌اند.

حتی برخی تابوشکنی می‌کنند و مطرح می‌سازند که آیا اساساً درست است که جنبش کردستان رسالت خود را سرنگونی "جمهوری" اسلامی ایران قرار داده است، در حالیکه شرایط ذهنی و عینی آن در مابقی ایران فراهم نیست و به عبارتی دیگر آنان به این درک و آگاهی و استنتاج نرسیده‌اند که باید این حکومت برچیده شود و حاضر هم باشند، چون کردستان برای آن هزینه کنند.

و یا تکلیف چیست، اگر جنبش نیرومندی در ایران راه بیافتد و رهبری آن در دست نیروهای غیرمترقی و یا دست کم ناپیگیر باشد؟ آیا باید با وصف این در آن شرکت جست و با آن همراه گشت؟ تازه‌ترین نمونه‌ی این مجادله در مورد اعتراضات اخیر ایران موسوم به "جنبش سبز" بود که احزاب کردستان مواضع متفاوتی در مقابل آن گرفتند.

در پاسخ به این پرسشها و پرسشهای مشابه است که از نظر من مواضع رسمی احزاب مطرح کردستان مبهم می‌مانند. این ابهام به اعتقاد من از یک سو در عدم تأکید صریح به گزینه استقلال کردستان و جدایی از ایران است و از سوی دیگر در مشارکت فعال در جنبشهایی که خارج از محدوده کردستان جریان می‌یابند. آنها به ویژه آنجا که با به اصطلاح "اتهام تجزیه‌طلبی" روبرو می‌شوند، بطور صریح و تزلزل‌ناپذیر بر حق تجریدی و اصولی مردم کردستان برای تشکیل یک حکومت مستقل کردی تأکید نمی‌ورزند و در عباراتی چون "ما یک حزب ایرانی هستیم و تجزیه نمی‌خواهیم" و غیره از پرداختن به این موضوع مهم - مهم هم از منظر انسانی که آنرا مطرح می‌سازند و هم از زاویه حقوق و مصالح مردم کردستان - طفره می‌روند.

۳. ریشه عدم طرح استراتژی ملی شفاف و جامع‌گردی در کجاست؟

اما آیا این امر تاکتیکی است؟ پاسخ من به این پرسش بر پایه شناخت سی ساله‌ام از این احزاب منفی می‌باشد. من این ناروشنی را به چند عامل دیگر برمی‌گردانم:

۳.۱ پیچیدگی شرایط مبارزاتی کردستان

برخی بر این باورند که تأکید بر این حق تجریدی دردی را دوا نمی‌کند و به بغرنجی شرایط مبارزاتی کردستان می‌افزاید. آنها می‌گویند، حال که آن را به مثابه یک حق قابل مطالبه مطرح نمی‌سازیم و خواهان رفع ستم ملی بر کردستان در چهارچوب ایران هستیم، چه ضرورتی دارد که آنقدر روی آن تأکید کنیم و مستمسکی به دشمنان مردم و جنبش کردستان بدهیم، تا روی آن بر علیه ما تبلیغ و جبهه دوستان ما را تضعیف کنند. آنها همچنین می‌گویند که هر آنگاه دمکراسی به فرهنگ نهادینه شده مردم ایران تبدیل شد از یک سو پذیرش این پدیده برای مردم مابقی ایران آسان‌تر

خواهد شد و از سویی دیگر موضوعیت خود را نیز از دست خواهد داد، چرا که در چهارچوب آن به هر حال به حقوقمان دست خواهیم یافت.

۳.۲ بستر فکری و ایدئولوژیکی احزاب کردستان

دلیل دوم این عدم تأکید در بستر فکری و ایدئولوژیکی احزاب کردستان ایران قابل جستجو است. این احزاب بالکل در طیف جریانات چپ و سابقاً - و بخشاً هنوز - سوسیالیستی قرار دارند. احزاب سوسیالیستی نیز با انگیزه‌هایی چون "حفظ وحدت طبقه کارگر" سنتاً جانبدار وحدت و یگانگی و همگامی خلقهای ایران بوده‌اند و هنوز هستند. از یاد نبریم که کومله با یک گروه کوچک از روشنفکران سوسیالیست غیرکرد ایران "حزب کمونیست ایران" را تشکیل داد و زمانی جریانات سیاسی دیگر سوسیالیستی ایرانی را مورد شماتت قرار می‌داد که چرا به آنها نمی‌پیوندند. حزب دمکرات کردستان هم دهه‌های پیش از انقلاب حزب برادر حزب توده ایران محسوب می‌شد و این دو حتی در مقاطع و مواردی تشکیلات واحد داشتند. دکتر عبدالرحمن قاسملو، رهبر نامی و بسیار تأثیرگذار حزب دمکرات کردستان ایران با تمام انتقاداتی که به کشورهای سوسیالیستی داشت، تا واپسین لحاظ زندگی اش خود را در جبهه سوسیالیستی جهان می‌دید. همین سنت و گذشته است که آنها را تا همین امروز هم در خانه "ناسیونالیسم" قرار نداده است و حتی باعث عدم تأکید لازم آنها بر حق تعیین سرنوشت مردم کردستان تا حق جدایی نیز شده است. اکنون نیز بیشترین نزدیکی‌ها بین آنها و احزاب چپ و سوسیالیست و سوسیال‌دمکرات و حتی جریانات دمکرات غیرچپ ایران وجود دارد. من مطمئن هستم که در آینده‌ای نه چندان دور ائتلافی وسیع برای دمکراسی و فدرالیسم بین آنها و این احزاب ایرانی بوجود خواهد آمد، به ویژه به این دلیل که احزاب سراسری اهمیت و جایگاه احزاب کردستان در رویدادهای آینده کردستان و ایران را درک نموده‌اند، خود را به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی بسیار نزدیک به آنها می‌دانند و احزاب کردستان هم چنین درکی دارند و همچنین به ویژه به این دلیل که بطور واقع و باطن در جستجوی راهی برای حل معضل خود در چهارچوب یک ایران دمکراتیک، و نه خارج از آن، هستند.

۳.۳ قرابت فرهنگی کردستان و مابقی ایران

انکارناپذیر است که بیشترین نزدیکی‌های فرهنگی بین مردم کردستان و مردم مناطق دیگر ایران وجود دارد. من کمتر انسان فرزانه و فرهیخته ایرانی - فارس و غیرفارس - را شناخته‌ام که با صمیمیت و نجابتی کامل در مورد کردستان سخن نگفته باشد. مردم ایران غیر از آنانی هستند که در اوایل انقلاب در راستای محکومیت جنبش کردستان و آماده‌سازی فضای لشکرکشی به آن و قتل عام جوانان و پیشروان کردستان در خیابانهای شهرهای مرکزی عربده‌کشی می‌کردند و شعار "حزب دمکرات را به خاک و خون می‌کشیم" را سر می‌دادند. من در طول سی سال اخیر شاید هزاران بار مجادله فکری با افراد غیرکرد ایرانی بر سر مطالبات جنبش کردستان داشته‌ام. حتی در یک مورد به یاد ندارم، سخنی غیر از تأیید شنیده باشم. فرهنگ مشترک و یا نزدیک درک مشترک و نزدیک می‌آورد. آنچه که ما می‌گوئیم برای انسانهایی که ریگی بر کفش و سری در توشه رژیم ندارند، بسیار بدیهی و قابل فهم است.

دقت کنیم، کردستان جزو اولین ملیتهای ایرانی بود که بطور وسیع به رژیم "نه" گفت و با آن درافتاد، آن هم زمانی که اکثریتی نیرومند از مردم ایران در مورد رژیم توهم داشتند. با این وصف کم اتفاق نیافتاده که حتی انسانهای غیرسیاسی عطف و علاقه خود به کردستان را نشان داده‌اند. چند خواننده فارسی سرا را سراغ داریم که در ابراز دوستی و علاقه به کردستان به کردی و فارسی نخوانده باشد و یا دست کم سخن نگفته باشد.

صد البته که این علاقمندی دوجانبه است: علاقه‌ای که برای نمونه امروز در کردستان عراق به نسبت فرهنگ و تمدن و زبان و موسیقی ایرانی و فارسی دیده می‌شود، کمتر از خود ایران نیست. چند شاعر و نویسنده و ترانه‌سرای کرد را می‌شناسیم که دل بستگی به زبان و ادبیات پارسی نداشته باشد؟ کدام سیاستمدار و فعال فرهنگی و مدنی کرد را می‌شناسیم که با عشق از آن سخن نگفته باشد؟

لذا کردستان در خانوار فرهنگی ایران خود را غریب و بیگانه احساس نمی‌کند. مشکل کردستان تنها با ناسیونالیسم و شوونیسم و ایدئولوژی آسیمیلیستی و تبعیض‌گرایانه حاکم بوده است، نه با سخنوران این یا آن گروه زبانی یا فرهنگی ایران. احزاب کردستان به حق برای این سرمایه‌عظیم بسیار ارزش قائل هستند. از جمله همین مسأله باعث شده که در طرح مطالباتشان - به اعتقاد من - زیاد از حد خویشتنداری و ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری کنند، طوری‌که گاه‌گاه صورت مسأله در تعارفات مؤدبانه گم شده است و حتی قدری نیز اصل مسأله را تحت‌الشعاع قرار داده است.

آری، این زمینه‌های فرهنگی نزدیک به هم خود ادبیات و نزاکت و محجوبیت خاص خود را به همراه می‌آورد. جنبش کردستان با تمام دشواریهایی که با آن روبروست، با تمام محدودیتهایی که دست به‌گریبان شده است، به خشونت‌گرایی و افراطی‌گری و تروریسم نلغزیده است، به ایدئولوژی‌هایی چون ناسیونالیسم رویی نیاورده است، بر علیه خلقهای همجوار کینه‌ورزی نموده است و در یک کلام همواره از فرهنگ سیاسی نسبتاً بالا برخوردار بوده است.

تنها یک قیاس: اجحافات بیشماری که در حق این خلق قریب ۴۰ میلیونی در چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه صورت گرفته است، جینوسایدی که از این خلق شده است، بسیار بیشتر از ظلمی است که بر مردم فلسطین رفته است، با این وصف کردستان هیچگاه به متدهای فلسطینیان رویی نیاورد. و این درحالیست که طرف مقابل کردی در چهار کشور نامبرده صدها بار نامترقی‌تر و خشن‌تر و ضدانسانی‌تر از طرف مقابل فلسطینیان بوده است؛ به یاد داشته باشیم که کرد در قاموس حاکمان کشور ترکیه تا همین چند سال پیش اساساً وجود خارجی نداشت، هنوز هم اجازه نمی‌دهند بعنوان کرد حتی در چهارچوب قواعد بازی بسیار تنگ و یک‌جانبه و تبعیض‌گرایانه خود به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز فعل و انفعال سیاسی نمود و هر از چندگاهی حزبی کردی را ممنوع اعلام می‌کنند. در عراق با پدیده‌ای چون بمباران شیمیایی حلبجه که تنها در یک روز پنج هزار قربانی گرفت، روبرو بوده‌ایم، با پدیده "انفال" که بیش از هشتاد هزار قربانی گرفت، روبرو بوده‌ایم. در ایران اسلامی با اعدامهای دسته‌جمعی خلخالی و قتل‌عامهای روستاهای قارنا و قالاتان و بمباران و خمپاره‌باران شهرهای کردستان روبرو بوده‌ایم، با تبعید پدران و مادران پیر به نقاط دور دست ایران روبرو بوده‌ایم. در سوریه حتی هویت شهروندی را از صدها هزار نفر دریغ می‌کنند. هیچکدام از این جنایات شنیع را از اسرائیل در مقابل فلسطین شاهد نبوده‌ایم. آیا یکبار دیده شده که حکومت اسرائیل افرادی چون یاسر عرفات و محمود عباس را به مذاکره دعوت کند، بعد آنها را به گلوله دژخیمان بنندد؟ ... با این وصف شاهد را کدباران شهرهای اسرائیل از سوی حماس و منفجر نمودن اتوبوسها و دیسکوهای اسرائیلی‌ها از سوی به قول حکومت اسلامی ایران "شهادت‌طلبان" فلسطینی هستیم. آیا امروز که کردستان چه به لحاظ شیوه‌های مبارزه و چه به لحاظ اندیشه‌های رهائی‌بخش در جایگاهی بسیار متفاوت از مثلاً خلق ستمدیده فلسطین قرار دارد، جای تأمل و ستایش و مرتبط با سنت تحزب مدرن و چپ در کردستان نیست؟

گویا امروز ۱۴ حزب کردستانی (تنها متعلق به کردستان ایران) داریم. می‌توان به این تعداد زیاد و عدم وجود یک ائتلاف از اصلی‌ترین آنها ایراد گرفت. اما آن روی سکه که تنوع نظر و اندیشه است را نیز نباید نبینیم و مثبت ارزیابی نکنیم. در کردستان "وحدت کلمه" واژه غریبی است. کمتر عضو و کادری از احزاب است که چند بار بر علیه "رهبران" خود طغیان نموده باشد. احزاب کردستان ایران با احزابی چون مجاهدین و پ‌ک‌ک فرسخها فاصله دارند. فرهنگ درون احزاب کردستان فرهنگ جدل و منازعه است. این پیش‌شرط اول دموکراسی است.

صد البته مناسبات درونی این جریان‌ها مطلوب و ایده‌آل نیست و آنها از خیلی لحاظ شایسته انتقادند. اما پدیده میزان اعتقاد به دموکراسی و نهادینه‌شدن آن را باید نسبی دید. حزب دمکرات کردستان و کومله را تنها با احزاب سوسیال‌دمکرات مثلاً سوئد و آلمان مقایسه نمی‌کنم. آنها را همچنین در قیاس با احزاب ایرانی، ترکیه‌ای، عراقی و غیره نیز برآورد و ارزیابی می‌کنم. اینجاست که می‌گوییم؛ آنها از فرهنگ سیاسی بالنسبه بالا برخوردارند.

قریب هفت دهه سنت تحزب در کردستان نوعی نجابت و ثبات و نزاکت سیاسی احزاب را با خود به همراه داشته است. این امر در جهان امروزی فی‌الواقع آن چنان بدیهی و معمولی نیست. توجه کنیم که آنها پرچمدار حق‌خواهی ملتی ستمدیده هستند. این ستم نیز نام و نشان خود را بر خود دارد. و این نامی جز شوونیسم نمی‌تواند باشد. احزاب کردستان،

اما، بخاطر نزاکت و ملاحظاتی که از آن سخن رفت، از کاربرد واژه مثلاً "شوینیسیم فارس" حدالمقدور پرهیز می‌کنند و در مورد ایران حداکثر از "شوینیسیم ایرانی" سخن می‌رانند. آنان نمی‌خواهند این شبهه را بوجود بیاورند که مبارزه آنها بر علیه خلقهای همسایه فارس و ترک و عرب است. من با نتیجه‌گیری آنها موافق نیستم، اما انگیزه آنها را ارج می‌نهم، چرا که مبارزه مردم کردستان به واقع متوجه حقوق و جایگاه هیچ خلق و ملت و قومی نیست، بلکه تنها در رویارویی با مکاتب و ایدئولوژیهای سده‌ها و دهه‌های پیش قرار دارد که در ایران در سودای ساخت و پرداخت "ملت ایران" بر محور تنها یک زبان و فرهنگ (پارسی) و تبعیض بر مردم غیرفارس ایران استوار بوده است.

من "شوینیسیم" را به عنوان یک ایده و مکتب و رویکرد ایدئولوژیک یک واقعیت انکارناپذیر می‌دانم، اما مردم پارسی‌زبان را نه تنها شوینیسیت و مسؤول اعمال این ستم و تبعیض نمی‌دانم، بلکه در مبارزه‌ام برای غالب آمدن بر این ایدئولوژی ارتجاعی هم‌رزم و هم‌سوی خود نیز می‌دانم. الحق روشنفکران پارسی‌زبان و آذری‌زبان و ... نیز تاکنون پشتیبانی خود را از این مبارزه دریغ نکرده‌اند و چه بسا عملاً در آن شرکت نیز نموده‌اند. در ترکیه و عراق نیز وضعیتی غیر از این نداشته‌ایم. حزب کمونیست عراق که تشکل مشترک عربها و کردهای عراق بوده است، تقریباً همیشه هم‌رزم نیروهای کردستان عراق بوده است. در مبارزه بر علیه شوینیسیم در ترکیه هم کم حزب و روشنفکر ترک نداشته‌ایم که دوشادوش کردها بر علیه شوینیسیم و برای تحقق حقوق تضییق‌شده کردستان رزمیده‌اند. در اسرائیل نیز احزاب چپ مدافع حقوق فلسطینیان هستند و در کنار آنها در مبارزه بر علیه مکاتب راستگرایانه و تبعیض‌گرایانه اسرائیلی ایستاده‌اند. همه این واقعیات باعث شده که احزاب کردستان کلامی نازیبا بر زبان نیاورند، عملکردی از خود نشان ندهند که خلقهای ایران را جریحه‌دار کنند، حتی اگر این کار به قیمت عقب‌نشینی رتوریک و ورنال از خواسته‌های مردم کردستان و برنامه خودشان بوده باشد.

گفتم، این تواضع احزاب کردستان را می‌ستایم، تا آنجا که به ملاحظات آنها در خصوص مردم غیرکرد ایران برمی‌گردد و همانطور که اشاره رفت، این خویشتنداری را آن چنان بدیهی نمی‌دانم؛ به ویژه اگر در نظر بگیریم که این مردم کردستان بوده‌اند که همواره جریحه‌دار بوده‌اند و مورد تبعیض و ضرب و شتم و سرکوب و اعدام وسیع قرار گرفته‌اند. **اما این شرم و حیا و نزاکت، آنجا که باعث کدر شدن خواسته‌های مردم کردستان بشود، را زیاد سودمند نمی‌دانم.**

ضعف نسبی تئوری سیاسی مسئله ملی در ایران

۳۰۵

اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران کرد خود را دلبسته به آرمان و جهان‌بینی سوسیالیستی و آنچه تئوریسین‌ها و کلاسیک‌های مارکسیست - لنینیست در مورد "مسئله ملی" گفته‌اند، دانسته‌اند. سوسیالیستهای هر کشور در ضمن اینکه در کلام با حق تعیین سرنوشت تا مرز جدایی و تشکیل دولت ملی برای خلقهای تحت ستم موافقت اصولی دارند، در عمل از همزیستی و همبستگی خلقها در چهارچوب یک کشور واحد دفاع می‌کنند و سیاست خود را بر آن پایه استوار می‌سازند، چه که سیاست آنها بر تقدم مبارزه طبقاتی سراسری بر مبارزه ملی منطقه‌ای استوار است. از سویی دیگر از نظر بخشی از آنها که متأثر از باورهای استالین در مورد مسئله ملی هستند، "ناسیونالیسم" خصیلتی دوگانه دارد: آنجا که این مسئله در راستای مبارزات اجتماعی سراسری قرار می‌گیرد، مترقی است؛ اما اگر با آن هم‌سو نباشد، ارتجاعی است. عدم اولویت بخشیدن آنها به مسئله ملی همچنین از آنجا ناشی می‌شود که از نظر بخش بزرگی از آنها 'ملت' و ستم ملی با پیدایش فورماسیون سرمایه‌داری بوجود آمده و با برچیدن ساختار سرمایه‌داری نیز ملت - دولتها سیر زوال خود را طی می‌کنند و بر همین اساس هم مبنایی برای ستم ملی نمی‌ماند. لذا از نظر آنها باید هم و تلاش خود را وقف برقراری سوسیالیسم نمود و همه امور دیگر باید تابع آن قرار گیرند.

این تر که بخشهای مهمی از روشنفکران سوسیالیست ایران و جهان - از جمله کردستان - خود را متعهد به آن دیده‌اند، در ضمن اینکه جنبه‌های درستی را دربردارد، بسیار کلی، عمومی و کلیشه‌ای است و در عمل دشواریهای بسیاری را چه به لحاظ تجریدی و چه به لحاظ عملی باخود به همراه آورده است. مثلاً: چگونه است که این مسئله از جمله در مناطقی مطرح بوده که هنوز مناسبات سرمایه‌داری در آن شکل نگرفته‌اند؟ سابقه مسئله ملی در کردستان ایران و طرح مطالبات

ملی به صد سال پیش، یعنی زمانی که نه در ایران و نه در کردستان خبری از سرمایه‌داری بود، برمی‌گردد. و یا چگونه است که این مسأله در کشورهای - حال کم یا بیش - سوسیالیستی حل نشد و با غروب دیکتاتوری در آنها ندای استقلال‌طلبی باز طنین‌انداز شد؟ اصلاً چگونه است که این مسأله در کشورهای سرمایه‌داری کلاسیک - اروپا و آمریکای شمالی - به میزان زیادی حل شده است، اما در کشورهای با ساختار نیمه‌سرمایه‌داری و حتی پیش‌سرمایه‌داری حضوری چنان بحران‌برانگیز دارد؟ در ضمن تکلیف چیست اگر در کشوری حکومتی بر سر کار بیاید که از نظر بخشی از سوسیالیستها قابل قبول باشد، اما ظرفیت پذیرش مطالبات ملی، برای نمونه برای اعطای خودمختاری ملی، نداشته باشد؟ آیا خلقهای این کشورها باید بگویند، بسیار خوب، سوسیالیستهای دوست حق تعیین سرنوشت، حال که شما حاکمیت را مورد پذیرش قرار می‌دهید، ما از خواسته‌های خودمان تا اطلاع ثانوی دست برمی‌داریم، به امید اینکه شما در طول دوران حکومت را بدست بگیرید و مسأله ملی را به شیوه خود حل و فصل کنید؟! تکلیف چیست، اگر از نظر این سوسیالیستها نیروهایی که رهبری این جنبشها را در دست دارند، "بورژوازی"، "غیرمترقی"، "ارتجاعی" و از این قبیل باشد؟

آری، باوجود مبانی نظری کم و بیش واحد پیشگفته، پرسشهایی از این دست همواره در بین نحله‌ها و گرایشهای سوسیالیستی و مارکسیستی و حتی نظریه‌پردازان کلاسیکی چون لنین، رزا لوکزامبورگ، استالین، اتو باور، ... مطرح بوده‌اند و پاسخی واحد نیافته‌اند. این سردرگمی تئوریک پیوسته دامن روشنفکران کردستان را نیز گرفته است و تقریباً همواره منشاء بحرانها و حتی انشعاباتی در بین آنان بوده است. در این ارتباط پرسش مناقشه‌برانگیز اصلی در بین آنها «افق و تشکیلات سیاسی کردستانی یا ایرانی؟» بوده است.

آخرین نمونه آن مباحثات را در "حزب کمونیست ایران" داشتیم که سرانجام به جدایی "فراکسیون فعالیت تحت نام کومه‌له" از حزب نامبرده منجر گشت. این فراکسیون نیز در تداوم پروسه تعریف و تدقیق مواضع خود بتازگی "پلاتفرم سیاسی روند سوسیالیستی کومه‌له (فراکسیون)" را انتشار داد که حاوی نکات بسیار درست و مهمی می‌باشد. این بیانیه تلاش می‌کند از منظری نو (هم کردستانی و هم سوسیالیستی) به جنبش ملی - دمکراتیک کردستان پردازد، خود را بخشی از آن تعریف کند، آن را چون رفقای حزب کمونیست ایران "ناسیونالیستی" قلمداد نکند، بر حق اصولی مردم کردستان برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت و دولت مستقل کردستان تأکید اصولی کند، از یک نظام دمکراتیک و فدرال در ایران دفاع کند و در پیوند با رابطه حکومت ملی کردستان با دولت مرکزی به پاره‌ای از مکانیسمها به اختصار اشاره کند.

فرق ماهوی که بین این بیانیه (در بخش مربوط به کردستان آن) از یک سو با برنامه مثلاً حزب کومه‌له کردستان ایران دیده می‌شود این است که بطور شفاف‌تر به امر مسأله ملی (به ویژه به جنبه استعمار داخلی آن) و ضرورت تشکیل دولت ملی اشاره کرده، در ضمن اینکه التزام و اولویت خود به تشکیل دولتهای ملی منطقه‌ای ایران و دولت فدرال ایران را اعلام داشته است و از سوی دیگر با برنامه "شاخه کردستان حزب کمونیست ایران - کومه‌له" در این است که خود را زیر عبارات لیبرالی و حقوق بشری کلی و عمومی پنهان نساخته و - هر چند به اجمال، اما به هر حال - وارد بحث تمرکز در ساختار سیاسی نیز شده است.

من هر چند خود را متعهد به آرمان سوسیالیسم و دیدگاههای پایه‌ای آن که در بخش عمومی سند مذکور آورده شده، نمی‌دانم، اما انصافاً باید بگویم که این رفقا و دوستان گامی درست و مهم در راستای شفافیت بخشیدن به مبانی نظری مسأله ملی و برطرف نمودن نسبی ضعف تئوریک رایج برداشته‌اند. به این روند امیدوار هستم، چه که آنها نوید ادامه این بحثها و تدقیق و تکامل آن را داده‌اند. از نظر من نیز نباید بین اعتقاد به سوسیالیسم و دفاع از جنبش ملی - دمکراتیک کردستان و یک نظام فدرال و دمکراتیک در ایران برای نیل به حق تعیین سرنوشت درونی ملیتهای ساکن آن تعارض دید. همچنین بسیار درست می‌دانم که بر خلاف شیوه غلط رایج کنونی ابتدا بر ضرورت رفع تبعیضات ملی و سپس بر التزام مشروط به وحدت و یکپارچگی ایران تأکید شده است.

این را من **'تقدم حق بر تقدس خاک'** می‌نامم. این رفقا اثبات نموده‌اند که سوسیالیست بودن الزاماً به معنی سراسری بودن نیست؛ بدین معنا که می‌توان سوسیالیست بود و همزمان کردستانی. همچنین آنها به درستی در کنار حقوق شهروندی برابر به حقوق جمعی برابر ملیتهای ساکن ایران در چهارچوب ایران نیز تأکید داشته‌اند.

اما متأسفانه برنامه‌ها و سیاستهای حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کومله کردستان ایران هنوز از چنین جامعیتی برخوردار نیستند. البته حقاً "حزب دمکرات کردستان" و "کومله زحمتکشان کردستان" از این لحاظ وضعیت بسیار مناسب‌تری دارند و این انتقاد - دست کم به همین شدت - مشمول آنها نمی‌شود.

۴. و اما چه باید کرد؟

با همه این احوال تدقیق یا اصلاح سیاست کردی در مجموع از چند جنبه لازم است:

۴.۱ ایفای نقش فعال‌تر در صحنه سیاسی ایران

بر ماست که نقش فعال‌تری در صحنه سیاست ایران بازی کنیم و خود را نه تنها بخشی از جنبش مردم ایران بر علیه حاکمیت اسلامی ایران تعریف کنیم، بلکه همچنین تلاش ورزیم، از محرکان و پیشروان اصلی آن باشیم. ما باید ستون فقرات اپوزیسیون دمکراتیک ایران باشیم. جای ما در کنار مردم تهران است، در کنار دانشجویان بپاخواسته ایران است، در کنار زنان شوریده ایران است. فراموش نکنیم که رژیم جان‌سخت و خشونت‌طلب اسلامی ایران تنها به نیروی بخشی از مردم ایران به زیر کشیده نخواهد شد؛ همراهی و همگامی همه مردم ایران و جنبشهای آنها را می‌طلبد. این جنبش‌ها عبارتند از:

- جنبش ملی - دمکراتیک خلقهای تحت ستم ایران،
- جنبش دمکراسی‌خواهی و آزادی‌خواهی کل مردم ایران،
- جنبش دانشجویی ایران،
- جنبش زنان ایران،
- جنبشهای اجتماعی، عدالت‌خواهانه و صنفی ایران.

هر ضربه‌ای بر پیکر هر یک از این جنبشها ضربه بر پیکر جنبشهای دیگر و کل مردم ایران محسوب می‌شود؛ هر ضربه‌ای که از سوی هر یک از این جنبشها بر پیکر حکومت اسلامی در ایران وارد می‌شود، پیروزی برای مابقی جنبشها و کلیت مردم ایران محسوب می‌گردد. لذا حال که سرنوشت ما یکی است، باید جنبشهای مختلف مردم ایران را به هم جوش داد و از آن جویبارها چنان رود خروشان درست کرد که حکومت اسلامی هم قادر نباشد چون سی سال اخیر در مقابل آن سد شود. جا دارد احزاب کردستان از این لحاظ خود را بی‌وظیفه احساس نکنند و نقش بس فعالی را ایفا کنند. البته در چند ماه اخیر شاهد تلاشهایی از حزب دمکرات کردستان و به ویژه کومله در جهت ایفای نقش فعال‌تر و مداخلانه‌تر در رویدادهای ایران بوده‌ایم که خود امیدبخشند. اما این تلاشها ناکافی بوده‌اند. در تداوم و تعمیق این تلاشها حداقل دو اقدام ذیل لازم است:

الف) معرفی فعال‌تر و شفاف‌تر مطالبات و تجربه مبارزاتی مردم کردستان به مابقی مردم ایران از جمله با هدف ارتقاء سطح مطالباتی این جنبش‌ها و کل مردم ایران به کمک رسانه‌های همگانی‌شان.

ب) در اختیار افراد و شخصیت‌های ترقیخواه ایرانی قرار دادن بیشترین امکانات رسانه‌ای جهت رساندن صدای آنها به مردم ایران.

من معتقدم دقیقاً در این زمینه تمام پتانسیل و نیروی خود را به کار نبرده‌ایم و قدری اهمال نموده‌ایم. همه می‌دانیم که در دنیای ارتباطات امروز رسانه‌ها نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. ضعف رسانه یعنی ضعف حضور. ضعف رسانه یعنی ضعف صدا. در حالیکه با نگاهی گذار به رسانه‌های همگانی کردی مشخص می‌شود که آنها به ویژه در بخش فارسی خود وحشتناک ضعیفند. در آنها نه در ارتباط با رویدادهای ایران به زبان کردی و نه در خصوص رویدادهای کردستان به زبان فارسی بطور کامل و ممتد اطلاع‌رسانی می‌شود. ظاهراً برخی از فعالان و کنشگران صادق و فداکار کردستان که در بخش میدیا کار می‌کنند، سهواً چنین می‌اندیشند که انتقال ("تبعید") بخش فارسی سایت‌های خود به حاشیه در خدمت جنبش رهایی‌بخش کردستان قرار دارد! می‌توان ادعا کرد که هیچ وبسایت فارسی‌زبان کردستانی که کل رویدادهای کردستان را پوشاند وجود ندارد. آن ایرانی غیرکردزبانی که علاقمند باشد در مورد کردستان اطلاعات دست اول از خود نیروها و منابع کردی بگیرد، پس از جستجوی زیاد ناامید می‌گردد. حال مبرهن است که چه طرفی سود خواهد برد، چنانچه افکار عمومی ایران از جنایات "جمهوری" اسلامی و اعمال ستمها بر مردم کردستان و مقاومت و مبارزه بی‌امانی که بر علیه آن وجود دارد، بی‌خبر بماند.

برخی از دوستان انتقاد می کنند که فلان رسانه فارسی زبان فلان خیر مهم کردستان را انعکاس نداده است و یا تنها در حاشیه ذکر نموده است. این انتقاد البته که بجاست و بر سر این نقصان باید با آنها دیالوگ صمیمانه نمود. اما آیا خود ما نیز از همچون کمبود برخوردار نیستیم؟ این در درجه نخست وظیفه خود ماست که آنقدر خبررسانی و اطلاع رسانی مان نیرومند باشد که خبرهای مربوط به کردستان "ملکه ذهن" آنها بشود و به این سادگی از آن عبور نکنند.

در ضمن در این کمبود آنها همیشه و در هر موردی امیال مغرضانه (و شوونیستی) را فرض نکنیم؛ آنرا اندکی نیز به حساب کم آگاهی آنها در ارتباط با امور مربوط به کردستان بگذاریم.

من مطمئن هستم چنانچه ما میدیای نیرومندی (روزنامه، رادیو، تلویزیون، انترنت) می داشتیم، آنها ناچاراً هم بوده، اخبار مربوط به کردستان را بیشتر انعکاس می دادند، اما نداریم. آخر برای چه کسی قابل فهم است که نیروی چپ و مبارز و دمکراتی چون کومله یک نشریه فارسی زبان نداشته باشد که در آن دست کم باورهای خود را ترویج و تبلیغ کند؟ برای چه کسی قابل درک است که تلویزیون تیشک به منبر و مسجد و ارگان تبلیغ مذهبی تبدیل می شود؟ (در همین چند هفته اخیر مفتخر شدیم از این رسانه در چند برنامه پیاپی "مزایای ماه مبارک رمضان" را بشنویم!!!) برای چه کسی قابل فهم است، با وجود اینکه می دانیم هیچ حزبی قادر نیست یک سایت انترنتی درست و حسابی و غنی و به روز را به تنهایی بچرخاند (چه رسد به یک تلویزیون)، هر حزبی خود یک فرستنده تلویزیونی مستقل دارد و با صرف نیروی مادی و انسانی موازی فراوان عملاً باعث و بانی این شده است که نتواند چند برنامه غنی ممتد عرضه کند؟ عدم برخورداری از نشریات خبری فارسی و کردی نیرومند، از یک خبرگزاری کردی و یک نشریه تئوریک فارسی آسیبهای فراوانی بر ما وارده آورده است. حداقل پیامدهای این ضعف در حال حاضر عدم انعکاس دردهای مردمان در ابعاد خود دردها، عدم بازتاب جنایات جمهوری اسلامی در ابعاد خود جنایات بوده است.

دیگران قادرند حرکتی کوچک را چنان بزرگ کنند که به سوژه و موضوع چندین هفته ای رسانه های خارجی نیز تبدیل شود. ما، اما، قادر نیستیم بزرگترین حرکات و جنبشهای اعتراضی مردم کردستان را به افکار عمومی خارج از حوزه کردستان منتقل کنیم، آنگاه انتظار داریم هم نسلان ندای بیست و چند ساله از دردهای سی ساله ما آگاه باشند!

روزی دوستی با این پرسش روبرو شد که «آیا مسأله کردستان اکنون بین المللی شده است؟». وی پاسخ داد: «نه تنها بین المللی نشده، بلکه ایرانی هم نشده.» و این پاسخی بسیار بجا و تأمل برانگیز بود. چرا نشده؟! چون هر چند قادریم نیروهای رزمی سازمان دهیم و آن را با بزرگترین هزینه ها به مصاف رویارو با دشمن بفرستیم، اما از کار روی افکار عمومی مردم میهن مان عاجزیم. برخی اوقات نومیدانه از خود می پرسیم که: آیا ما تنها زمانی قادریم سیاست کنیم که بدانیم بزرگترین هزینه را برای آن می پردازیم و کمترین نتیجه ممکن را از آن می گیریم؟!

آیا جای ایراد نیست که ما با این همه قدمت مبارزه ملی مان هنوز از مبانی تئوریک مدون و جاافتاده جنبش ملی برخوردار نیستیم؟ دست کم باید اقرار کنیم که در مجموع بسیار بندرت در مورد مبانی تئوریک مطالبات ملی بحث می شود. احزاب ما تنها زمانی که در درون آنها بحرانی پدیدار می گردد، قدری جدل تجریدی می کنند. تعجب آور و تأسف آور است که میزان بحثها و مجادلات احزاب چپ ایران در مورد این مسأله بسیار بیشتر از احزاب ملی بوده است. لذا الحق جنبش چپ ایران از این بابت خدمات زیادی به ملیتهای ایران نموده است. آرزو می کنم که احزاب کردستان نیز قدری دید و باز دیده های خود را کاهش می دادند و روی روشن شدن این قضیه مهم نیرو می گذاشتند!

۴.۲. تدقیق استراتژی ملی جنبش کردی

به باور من احزاب کلاسیک کردستان از یک استراتژی ملی برخوردار هستند، اما این راهبرد ناپیگیر و ناکامل بوده، کدر و ناروشن بوده، جامع و مانع و مدون نبوده. به همین جهت هم قرائت های متفاوت از آن وجود دارد. برخی بر آنند که "کرد همواره در پی دولت مستقل کردستان بوده"، برخی دیگر معتقدند که "جنبش کردی تنها در پی دستیابی به برابری حقوقی در ایران بوده است". برخی می گویند که "هیچگاه ایرانی نبوده اند، تا راه حل ایرانی بجویند"، دیگران اما می گویند که "کرد ایرانی است و به کسی اجازه نمی دهند که خود را ایرانی تر از آنها بدانند". بالاخره "استراتژی" و رؤیای کنشگران کردی در کدام چهارچوب قابل تعریف و تبیین است؟ شفافیت بخشی و جامعیت بخشیدن به استراتژی جنبش ملی کردستان بسیار ضروری است. این امر - طبق برداشت من - می تواند به یاری ابزارها و اصول ذیل رویی دهد:

۴.۳.۱ تشریح مشکل

کردستان ایران (و دیگر ملیتهای غیرفارس ایران به درجاتی کمتر یا بیشتر) در معرض پروژه مستبدانه و آسیمیلیستی و شوونیستی ملت‌سازی قرار داشته است. هدف از آن ساخت و پرداخت پدیده‌ای به نام "ملت - دولت ایران"، آن هم صرفاً بر پایه زبان و ادبیات و دیگر مؤلفه‌های فرهنگی پارسی و مذهب شیعه بوده است. در اجرای این پروژه نه تنها وقعی به تنوع فرهنگی و اتنیکی ایران نهاده نشده، بلکه حقوق شهروندی و جمعی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بخش غیرفارس زبان مردم ایران به شدت زیرپا گذاشته شده و هر حرکت اعتراضی بر علیه آن با سرکوب روبرو گشته است. این پروژه با تمرکز و تراکم قدرت سیاسی و اقتصادی در یک مرکز و تضییق حق تعیین سرنوشت بخشهای مهمی از جامعه ایران - از جمله کردستان - همراه بوده است، طوری که به وضوح مصداقها و نشانه‌های اعمال استعمار داخلی بر علیه این خلقها قابل رؤیت است از جمله:

- سلب حق تعیین سرنوشت و خودمختاری و خودمدیری از آنها،
 - تحدید حق مشارکت سیاسی آنها در مرکز با مستمسکهای مختلف،
 - تحمیل عقب‌افتادگی به ویژه از حیث اقتصادی بر این مناطق،
 - تاراج ثروتهای ملی این مناطق،
 - کوچ نیروی انسانی و کار ارزان این مناطق به مناطق توسعه یافته مرکزی ایران،
 - فرار مغزها و نیروی کار آزموده و متخصص از آنها به مناطق مرکزی،
 - میلیتاریزه کردن بخش مقاوم مناطق آنها
- و چندی دیگر.

۴.۳.۲ ابزار مقابله با مشکل

بر این ستم جمعی و ملی و استعمار داخلی **در درجه نخست** می‌توان و باید به یاری شعور و خودآگاهی و ساختار و سازمان ملی غلبه یافت. مکانیسم تأمین حقوق شهروندی و دموکراسی (به مفهوم حاکمیت اکثریت بر اقلیت آن) قادر نیست این عقب‌ماندگی‌ها و ستم‌ها را برطرف سازد (همانطور که با ابزار حقوق شهروندی برابر نمی‌توان تبعیض بر زنان و یا ستم طبقاتی را برطرف نمود). لذا شکل دادن و یا تقویت اراده ملی در مقابل ستم ملی که ابعاد بسیار گسترده و ژرف دارد، یک ضرورت است. **تدوین استراتژی ملی بر اساس مصالح و منافع ملی (عمومی) مردم کردستان و تکوین پروسه ملت‌شدن آن برای تحقق این اراده ملی الزامی است.** کیان ملی کردستان سپر سترگ مقاومت در مقابل آسیمیلیسیون و ستم ملی است.

با توجه به سنگینی ستم ملی در کردستان مطالبات ملی محرک اصلی مبارزه و جنبشهای اعتراضی در کردستان بوده است. لذا فرموله کردن شعارهای تابعه در این راستا و تبلیغ حول آنها از اهمیت بسیار برخوردار است. این شعارها می‌توانند از جمله

- "خلقی که در بند استعمار است، شهروندان آزاد ندارد"
- "حاکمیت ملی در کردستان ضامن رهائی از ستم ما"
- "نیروهای اشغالگر نظامی، امنیتی و اداری حکومت اسلامی باید از کردستان خارج شوند"
- "نظامی که حق بنیادی آموزش به زبان مادری را از ما بگیرد، از آن ما نیست"
- "نمادهای حکومتی باید از کردستان خارج و نامهای غیرکردی از اماکن عمومی زدوده شوند"
- ...

باشند.

همچنین باید نمادهایی چون پرچم کردستان و روزهای ملی چون دوم بهمن، روز اعلام جمهوری کردستان، را بیش از پیش فراگیر نمود و به درون توده‌ها برد، به ویژه که این دو، سمبل وحدت و تبلور و تجلی اراده ملی کردستان جهت در دست گرفتن سرنوشت سیاسی خویش می‌باشند.

هدف باید تقویت روحیه آزادی‌خواهی ملی و تعمیق کیان ملی در راستای تکوین و تکامل هویت مشترک باشد. این کاراترین و براترین سلاح ما در مقابل "جمهوری" اسلامی و هر حکومت دیگری که در تلاش سلب حقوق ملی و اعمال سیاست آسیمیلیسیون برآید، می‌باشد. به ویژه کار روی کادرهای مجرب و سخنور برای تبلیغ و ترویج این استراتژی اهمیتی بسزا دارد.

همچنین باید فرهنگ‌سازی ملی کنیم: هر کرد ایرانی هر جای ایران و کردستان و جهان که باشد، باید سفیر کردستان، پیام‌رسان مبارزه مردمش باشد. شایسته است که وی خود را نه ایرانی، نه کردستانی، بلکه کرد ایرانی که یک پیام و دغدغه معین دارد، بشناساند. در حال حاضر دانشجویان کرد داخل ایران این سیاست اصولی، دمکراتیک و روشنگرانه را به نحو احسن پیش می‌برند. اما از دانشجویان کرد خارج از کشور حرکتی ملموس قابل رؤیت نیست. من بالمشخصه حتی هیچ تشکل دانشجویی کردی در خارج از کشور را نمی‌شناسم و این نقصان بدون زیان برای جنبش رهائی‌بخش ملی کردستان نیست. لذا باید برای رفع این نقصه تلاش نمود. می‌گویند طبقه کارگر برای رهائی به آگاهی طبقاتی و سازمان مستقل طبقاتی نیازمند است. زنان نیز بدون آگاهی و برنامه و تشکلهای فمینیستی مشکل بتوانند به حقوق خود دست یابند. این امر برای مسئله ملی به درجات بالاتر صدق می‌کند. این درک در کردستان دیرزمانی است که نهادینه شده است. چنین است که کیان مستقل و اراده ملی در کردستان حداقل یک سده و در شکل معاصر آن هفتاد سال است که در شمایل احزاب سیاسی کردستانی و مطالبات و برنامه‌های مبارزاتی آنها عرض اندام می‌کند. **هدف غایی آن کسب حق تعیین سرنوشت و دستیابی به حاکمیتی ملی می‌باشد.**

البته مطرح‌ترین و پرنفوذترین جریانات ملی کردستان این حاکمیت ملی را در چهارچوب ایران قابل تحقق و دسترسی می‌دانند. خودمختاری ملی و فدرالیسم، از شعارهای پرقدمت کردستان، ترجمان این گزینه است. اما برای روشن ساختن ابعاد همین گزینه تلاش برای ارائه پاسخ به پرسشهایی که در ابتدای این نوشته طرح گردیدند، لازم است.

۴.۴ دیالوگی صریح در راستای روشن‌گری در باره استراتژی ملی

در راستای پیشبرد استراتژی ملی - دمکراتیک مورد نظر نیاز به دیالوگی صمیمانه با همه ایرانیان علاقمند به سرنوشت ایران داریم. آنانی را که در این زمینه با ما هم‌نظر نیستند، را الزاماً و به‌خودی‌خود "شوینیست" فرض نکنیم. راه گفتگو را با آنها - حتی اگر در جبهه دشمنان دیروز و رقبای امروز ما باشند، از چپ و راست، از جمهوری‌خواه و مشروطه‌خواه - مسدود نکنیم. باید بدین منظور کاتالوگی از استدلال‌ات منطقی در پاسخ به پرسشهای اشخاصی که نگران زیرسوال رفتن یکپارچگی ایران هستند، فرموله شود. این پرسشها و نگرانی‌ها را باید جدی و صادقانه شمرد. لذا نباید از آنها به سادگی گذشت، بی‌پاسخ و یا در ابهامشان گذاشت.

به نظر من باید تحریم تاکنونی ما که متوجه جناحی از اپوزیسیون راست که خود را متعهد به دمکراسی معرفی می‌کند و طالب دیالوگ هست، چون "مشروطه‌خواهان"، شکسته و با آنها باب گفتگو گشوده شود. **مصالح ملی کردستان ایجاب می‌کند که ما در دیالوگ را با هیچ جناحی از اپوزیسیون صرفاً به دلایل ایدئولوژیک (بلوک‌بندی چپ و راست) نبندیم،** چه بسا بتوان با نیروهایی از این طیف بر سر حقوق ملی کردستان، فدرالیسم و دمکراسی به توافق نیز رسید. این امر می‌تواند شامل گزینه‌های جمهوری یا سلطنت مشروطه نیز گردد.

من قبلاً نیز بحثهای مشابهی در ارتباط با این موضوع داشته‌ام که اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام از تکرار آنها جلوگیری و تنها به تیتیر برخی از این نوشته‌ها که در سایتم (iran-federal.com) قابل دسترسی هستند اشاره می‌کنم:

- پیرامون اعلام دوم بهمن بعنوان روز ملی کردستان
- نه در باره هم که با هم سخن گوئیم
- معضلی به نام پرچم ایران
- در راه دستیابی مشترک به تبیینی نوین از هویت ملی
- «ناسیونالیسم ایرانی» خوب؟ «ناسیونالیسم کردی» بد؟
- استقلال کردستان، مطالبه یا حق؟
- هویت کردی در تعارض با هویت ایرانی؟

- مصاحبه شما، پیام ما
- جمهوری یا پادشاهی؟
- آقای همایون، این در هم که بر همان پاشنه می چرخد!
- سازمانیابی اقلیتهای ملی به مثابه پیش شرط مشارکت دمکراتیک (ترجمه)
- پروژه استعماری "ملت" و "دولت ملی" (ترجمه)
- فدرالیسم یگانه گزینه دمکراتیک برای ایران
- شووینیسیم مانع اصلی دستیابی ایران به دمکراسی

۴.۴.۱ خطوط کلی استدلالات

خطوط کلی استدلالات - از نظر من - می توانند به شرح ذیل باشند:

۴.۴.۱.۱ تأکید بر سیر تکوین ملت کرد و حق تعیین سرنوشت آن

کرد یک ملت است و در طول تاریخ حداقل یک سده و نیم گذشته پیوسته تلاش نموده بر سرنوشت خود حاکم گردد. دلیل این ادعا جنبشهای نیرومند کردی در مقاطع زمانی متفاوت در ایران، عراق، ترکیه و سوریه، عدم موفقیت دول کشورهای مربوطه در آسیمیله کردن و به زانودرآوردن آن و حضور احزاب فعال و توده ای آن در این کشورها می باشد. علت عدم موفقیت نهایی این تلاشها از جمله در عدم وجود دمکراسی در این کشورها، یا بهتر بگوییم غلبه دسپوتیسم و شووینیسیم و فاشیسم در آنها و همراهی بلوک شرق و غرب در سرکوب آنها بوده است. شاید هیچ خلقی را در دنیا نتوان نیافت که هم با فانقوم آمریکایی، هم با میگ روسی و هم با میراث فرانسوی مباران شده باشد. اما تاریخ حکایت از کاربرد این شقاوت و سبعت در مورد کردستان می کند. زمانی کرد حاکمیت ملی را خود را مطالبه می کرد که سه چهارم کشورهای کنونی جهان وجود خارجی نداشتند. آری، زمانی کرد برای نمونه در کردستان ایران جمهوری کردستان را باوجود حاکمیت پادشاهی ایران تأسیس نمود و خودمختاری برای کردستان و دمکراسی و فدرالیسم را برای ایران مطالبه می کرد که حتی در بخشی از اروپا آثاری از این نظامها نبود.

هیچ نیرویی قادر نبوده این اراده را بشکند. اگر این اراده در زمان جمهوری کردستان در حزب دمکرات کردستان تجلی یافت، اگر بعد از انقلاب کومله به این روند پیوست، امروز برای نمونه در ایران چندین حزب و سازمان سیاسی کردی داریم، تازه اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران و کشنگران سیاسی در این تشکیلاتها نیستند. این اراده برای تکامل پروسه ملت فرهنگی به ملت سیاسی کرد و مطالبه حاکم شدن بر سرنوشت خود، پاسخ می طلبد. این کشورها روی دمکراسی و صلح را نخواهند دید، چنانچه به این خواسته پاسخ درخور داده نشود.

در اینجا قابل تأکید است که این مطالبه مطالبه ای به اصطلاح "ناسیونالیستی" نیست، بلکه صرفاً رهایی بخش ملی است. به هر حال غلظت ملی گرایی کرد به شدت کمتر از "ناسیونالیسم ایرانی" (پارسی)، ترک (ترکیه) و عرب (عراق) است و متوجه هیچ خلق و ملتی نبوده و نیست.

به هر حال، این خلق به لحاظ اخلاقی، تاریخی، حقوقی و اصولی حق این را برای خود قائل است که حاکمیت ملی و سیاسی خود را به مانند ۲۲ کشور عربی، چند کشور ترک زبان و چند کشور فارس زبان داشته باشد. این آمال نه ناسیونالیستی، بلکه در چهارچوب حق تعیین سرنوشت خلقها قرار دارد که مورد تأیید و استناد چپ و راست و کسانی چون لنین سوسیالیست و ویلسون "کاپیتالیست" بوده است. و هر دوی آنها همه چیز بوده اند جز "ناسیونالیست".

۴.۴.۱.۲ تأکید بر اولویت تحقق این خواسته در چهارچوب ایران

با همه این احوال مبنای سیاستگزاری و فعل و انفعال سیاسی ما نه جدایی از ایران، بلکه کسب حاکمیت سیاسی در کردستان ایران به مفهوم تشکیل یک حکومت ملی - منطقه ای کردستان بر اساس رأی آزاد مردم کردستان با اعطای صلاحیتهای سیاسی، قانونگزاری، قضایی، رسانه ای، امنیتی به آن و مشارکت در حاکمیت سراسری کشور می باشد. ما برای این امر و سناریو مبارزه می کنیم و دست

همه آن نیروها و شخصیتها و مردمی را می‌فشاریم که در تحقق این امر با ما همراه باشند. تأکید می‌شود که هیچ کشور دمکراتیکی که از بافت ملی یا اتنیکی متنوع برخوردار باشد، نداریم که چنین ساختاری نداشته باشد. کشورهای کانادا، سوئیس، بلژیک، اسپانیا مصداق این ادعا هستند.

۴.۴.۱.۳ مشروط بودن التزام ما به ماندن در چهارچوب ایران به مشارکت در حاکمیت سیاسی خود و کشور

اما چنانچه این امر، بر خلاف میل باطنی ما، در چهارچوب ایران میسر نشد، خود را ملتزم به ماندن در چهارچوب ایران نمی‌دانیم و خروج تدریجی از چهارچوب ایران را در دستور کار خود قرار خواهیم داد. برای ما اصل نه حفظ "تمامیت ارضی ایران" و نه تشکیل حکومت کردستان، بلکه تنها و تنها رفع تبعیض‌های بیشمار و مشارکت در حاکمیت ملی خود در کردستان و در حاکمیت کل کشور می‌باشد. آیا می‌توان از ما توقع دلبستگی و وابستگی و تعهد به کشور و نظامی را داشت که ابتدایی‌ترین حقوقمان را پایمال کند؟

۴.۴.۱.۴ ما ایرانی هستیم و خواهیم ماند

مردم کردستان هیچگاه هیچ خلقی را در ضدیت با خود ندیده‌اند و در آینده هم نخواهند دید. ما خلقی ایرانی هستیم، در بنای فرهنگ و تمدن ایرانی سهیم بوده‌ایم، چه در چهارچوب ایران بمانیم و چه خارج بشویم، خود را به این خانوار ایرانی متعلق می‌دانیم. مشکل ما نه با این مردم و فرهنگ و تمدن مشترک، بلکه با شوونیسم و سانترالیسم که بخشهایی از مردم ایران را از حاکمیت دفع و از ابتدایی‌ترین حقوق خود محروم ساخته و باعث تراکم و تمرکز قدرت در یک کانون شده است، می‌باشد، همان مکانیسمهایی که "جمهوری" اسلامی و ولایت مطلقه فقیه از درونش عروج نمودند.

ما برای دوستی استراتژیک با خلقهای فارس و آذری (ترک) به ویژه بخاطر اشتراکات فرهنگی و همجواری و مرزهای مشترک با آنها اهمیت فراوان قائلیم. آنچه که ما مطالبه می‌کنیم در راستای منافع و حقوق آنها نیز می‌باشد. برعکس آن هم صحیح است: ستم ملی بر کردستان را در تعارض با مصالح درازمدت و امیال این خلقها می‌دانیم. نیک‌بختی خود را در نگون‌بختی دیگران نمی‌یابیم. هیچ خلقی را فرودست‌تر و فرادست‌تر از خود تصور نمی‌کنیم. این پیام ما هم به درون جامعه کردستان و هم به مابقی مردم ایران بوده است.

۴.۴.۱.۵ مبارزه برای کردستان آزاد و ایران دمکراتیک از هم تفکیک‌ناپذیر است

بین مبارزه برای یک کردستان آزاد و یک ایران دمکراتیک نه تنها تناقضی نیست، بلکه این دو لازم و ملزوم و مکمل همدیگرند. شرایط ویژه مبارزه و مطالبات ملی در کردستان نه تنها مانعی برای تلاش در راستای استقرار یک نظام دمکراتیک و فدرال در ایران نیست، بلکه خود آن است. پیوند مبارزاتی بین کردستان و مابقی ایران همواره وجود داشته است و در آینده نیز وجود خواهد داشت. و این پیام ساده و شفاف ما برای همه آنانی که خود را "ایرانی" تعریف می‌کنند، می‌باشد. رابطه حقوق ملی و دمکراسی واقعی، رابطه کل و جزء است. در کشورهای چندملیتی حقوق ملی از اجزاء لاینفک و پیش شرط نخست دمکراسی می‌باشد. این دو را نباید مجزا از هم و بی‌ارتباط با هم دید.^۲

۴.۴.۱.۶ دعوت از "ملی‌گرایان" ایران به تغییر رویکرد غیردمکراتیک در ارتباط با وحدت ایران

تغییر رویکرد در راستای ایجاد ارتباط متناسب بین حقوق شهروندی (ایرانیت) و حقوق کلکتیو (حقوق جمعی ملیتهای تشکیل‌دهنده جامعه ایران) در بخشی از سیاستمداران ایران‌گرا (و به اصطلاح خودشان "ملی‌گرا") ضروری می‌باشد. رویکرد یک‌سونگرانه و

^۲ پیوند مبارزاتی ایران و کردستان و ایجاد رابطه‌ای دمکراتیک بین این دو بی‌شبهت به پیوند سوسیالیسم و دمکراسی لیبرالی نیست. در سطح بین‌المللی از پیوند مناسب این دو سوسیال‌دمکراسی زایش یافت. اما روشنفکران ایران دهه‌ها از ایجاد چنین ارتباطی عاجز و یا غافل بودند. دسته‌ای تنها به لیبرالیسم نظر داشتند و دسته‌ای دیگر تمام تلاش خود را در گروه برپایی سوسیالیسم گذاشته بودند. هر دو جبهه ایدئولوژیک همدیگر را دفع و نفی می‌کردند. امروزه دیگر چنین نیست. برای نمونه بخش عمده‌ای از چپ ایران را می‌توان در خانواده سوسیال‌دمکراسی گنجانند. امروزه دیگر مفاهیم عدالت اجتماعی و آزادی برای بسیاری نه تنها متعارض نیستند، بلکه لازم و ملزوم همدیگرند و مبنای سیاست‌گذاری و پی‌ریزی استراتژی آنها.

غیردمکراتیک و زیاد از حد مثبت به اصطلاح "وحدت کشور" ایران بدون توجه درخور به حقوق خلقهایی که همین ایران را بوجود آورده‌اند، تنها به انشقاق جامعه ایران و به تأکید بیشتر این خلقها برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت‌شان خارج از چهارچوب جغرافیای سیاسی ایران منجر خواهد شد و این همان نقض غرض است. همانطور که پیشتر (زیرنویس شماره دو) اشاره رفت، چپ ایران به لحاظ ایدئولوژیک یک نوع استحاله و دگردیسی مثبت را از سر گذرانده است، به مفهومی که اکنون دیگر تنها به مبارزه طبقاتی و عدالت اجتماعی در جامعه نظر ندارد و دفاع از دمکراسی و آزادی نیز سرلوحه سیاست و مبارزه آنها را تشکیل می‌دهد. طیف فکری چپ در ایران اما همواره سیاست درستی در ارتباط با حقوق خلقهای محروم را داشته است.

لذا توصیه ما به همه آن جریانات و سیاسیونی که خود را در چهارچوب چپ تعریف نمی‌کنند، این است که در ارتباط با موضوع مورد بحث دگردیسی کنند و سیاست جنبش چپ ایران در دفاع خردمندانه از جنبش ملی خلقهای ایران که همانا تأکید بر پیوند سالم بین حقوق این خلقها از سویی و وحدت داوطلبانه آنها در چهارچوب ایران از سوی دیگر استوار بوده است، را الگوی سیاستگری خود قرار دهند. به بیانی ساده‌تر: آنها باید پیوند منطقی بین حقوق فردی و حقوق جمعی، بین حقوق شهروندی و حقوق ملی خلقهای ایران ایجاد کنند و صرفاً زیر لوای "وحدت ایران" و "دمکراسی خواهی" صوری و ظاهری از پذیرش این رسالت‌شانه خالی نکنند.

این مسأله آنقدر بغرنج نیست که احتیاج به توضیح زیاد و توجیه تئوریک و تجربی گسترده داشته باشد: از طرفی حقوق خلقهای ایران برای اداره امور سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و قضایی و امنیتی خود در مناطق خودشان مطرح است و از طرفی دیگر حق آنها در مشارکت کلکتیو در سیاست کلان و اداره کل کشور.

توجه داشته باشیم که تمرکز قدرت - خارج از موضوع مطالبه ملیتهای غیرفارس ایران - بس ناکارآمد و غیردمکراتیک است و تاکنون زیانهای فراوانی را به مردم ایران وارد آورده است. چنانچه تمرکز قدرت در نقطه‌ای از ایران نهادینه نمی‌شد، امروز فردی به نام "حضرت قدر قدرت رهبر" و "ولایت مطلقه فقیه" نمی‌داشتیم که بر جان و مال و بهشت و دوزخ و دنیا و آخرت ایرانیان حاکم باشد. فرهنگ اقتدارگرایی که در سیاست ایران پیوسته حاکم بوده، چنین مصیبتی را به همراه آورده است. هر نظام دمکراتیک آینده از کانال تمرکززدایی و تراکم‌زدایی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اداری می‌گذرد. چنانچه دریایم چه ضرباتی سانترالیسم و آوتوریتسم دولتی بر پیکر جامعه مدنی و روند دمکراتیزاسیون ایران وارد آورده است، احساس قرابت بیشتری با مطالبات چندین دهه احزاب کردستان ایران خواهیم نمود.

۴.۴.۱.۷ فراخوان به عقد یک "قرارداد اجتماعی": تعهد در مقابل تعهد

در جامعه‌شناسی با الهام از مدل روسو بحث جالبی است تحت عنوان "قرارداد اجتماعی". به باور من می‌توانیم این مدل را با توجه به مشکلات پیش رو به جامعه متنوع ایران بسط و بدین ترتیب عقد "قرارداد" مشابهی را جزو اهداف خود قرار دهیم. بر اساس این مدل هیچ جامعه‌ای بدون تعهد متقابل اعضای آن پابرجا نخواهد ماند، چه که روابط اجتماعی یک سویه نیستند. اخلاق، حقوق، وظایف و نهادهای جامعه و دولت باید بر اساس یک قرارداد نوشته یا نانوشته که رابطه بین این عناصر را تنظیم می‌کند، پایه‌ریزی شود. تأکید بر این نکته بدیهی از آنجا ناشی می‌شود که بسیاری این ارتباط متقابل را هنوز دریافته‌اند و همچنان ساز دیروز را از این حیث می‌زنند. کوتاه سخن: هر آنکه علاقمند به حفظ "وحدت" کنونی ایران است و تعهد به آن را از من مطالبه می‌کند، باید خود ابتدا متعهد به برچیدن نظام حکومتی برپاشده بر اساس شووینیسیم بشود و آن را اعلام نیز کند و اعلام بدارد که من حق جدایی دارم، چنانچه حقوق تضییق‌شده من تأمین نشوند. به قولی تعهد در مقابل تعهد. به باور من تنها چهارچوب دمکراتیکی که بتواند این تعهد دوجانبه را تأمین و تضمین نماید، فدرالیسم می‌باشد.

ما می‌خواهیم در برابر طرفهای مقابل خود، در مقابل رقبای و دوستان و حتی دشمنان خود صریح، شفاف و صادق بمانیم: با کمال میل می‌خواهیم به حفظ "وحدت کشور ایران" پایبند باشیم، مشروط به اینکه به ما تعهد داده شود که در ساختن آن و در ساختار آن سهیم خواهیم بود، تبعیضات ریز و درشت و پنهان و آشکار آن که تحت توجیحات و بهانه‌های مختلف وجود دارند، برطرف خواهند شد و چه در مناطق و زیستگاه خود و چه در حاکمیت کل کشور مشارکت خواهیم نمود.

این تعهد (قرارداد) باید در زمان پیش از سرنگونی حکومت اسلامی ایران در بیانات رسمی و برنامه‌های طرفهای سیاسی ذینفع و پس از آن در قانون اساسی کشور قید و تصریح شود.

خارج از آن، چک سفیدی برای هیچ طرفی صادر نمی‌شود، همانطور که برای جمهوری اسلامی نیز صادر نشد.

۵. برخی اقدامات ضروری دیگر به منظور پیشبرد استراتژی ملی

۵.۱ **جبهه کردستانی.** تشکیل جبهه کردستانی از جمله به منظور تدوین و پیشبرد یک پلاتفرم ملی - دموکراتیک در کردستان ایران و تشکیل نمایندگی مشترک کرد ایران در کشورهای مختلف.

۵.۲ **دیپلماسی و جبهه ایرانی.** در پیشگیری یک دیپلماسی فعال داخلی (ایرانی) در راستای کمک به تشکیل جبهه‌ای سراسری (ایرانی) برای دموکراسی و فدرالیسم و تعمیق و گسترش مبارزه بر علیه حکومت اسلامی ایران.

۵.۳ **تحکیم دوستی با آذربایجان.** یافتن مکانیسمی برای تحکیم دوستی با نیروهای دموکراتیک آذربایجان.

۵.۴ **دیپلماسی بین‌المللی.** در پیشگیری یک دیپلماسی فعال بین‌المللی به منظور تقویت جبهه جهانی بر علیه حکومت اسلامی، جلب پشتیبانی افکار عمومی جهان و کشورهای غربی از مبارزات مردم ایران و از مطالبات مردم کردستان.

این دیپلماسی از یک طرف باید با احزاب سراسری و از طرف دیگر با احزاب کردستانی پیش برده شود.

در نزاع کنونی بر سر "انرژی و تکنولوژی هسته‌ای" موضع ما باید بطور قاطع این باشد که این حکومت نباید به آن دست یابد، چرا که این به معنای دستیابی به سلاح اتمی می‌باشد و در چنین حالتی نه تنها مردم ایران در مخاطره خواهند بود، بلکه این تسلیح هسته‌ای تهدیدی جدی برای صلح جهانی و منطقه نیز خواهد بود. لذا باید به هر قیمت و وسیله ممکن مانع از آن گردید که این رژیم که در تلاش تبدیل شدن به امپریالیسمی مذهبی است، به سلاح اتمی دست یابد. رژیم تکنوکرات صدام حسین از کاربرد سلاح مشابهی علیه مردم بیدفاع کردستان ابایی نداشت؛ یقیناً رژیم تئوکرات ایران نیز در صورت دستیابی به این سلاح کشتار جمعی از کاربرد آن علیه کردستان تعلل زیادی نخواهد نمود. رژیمی که قادر باشد چندین هزار نفر انسان بی‌گناه را تنها به جرم دگراندیشی در عرض تنها دو هفته کشتار جمعی کند، بدون شک برای حفظ خود در نزاعی نظامی چنین کشتاری را با این سلاح در ابعادی وسیع‌تر خواهد نمود. رژیم ایران چون عاملانش در فلسطین، لبنان و عراق رژیمی "انتحاری" است؛ هر آینه خود را در بن‌بست یا خطر ببیند، به عملی انتحاری در ابعاد بین‌المللی دست خواهد زد و طبیعتاً سلاح اتمی امکان مناسبی را برای انجام این اقدام در خدمت وی قرار خواهد داد. تأکید بر این تهدید و خطر باید در حال حاضر جزو اهداف دیپلماسی کردی و ایرانی باشد.

همچنین با عنایت به شکست حرکتهای ممتد مدنی در ایران و نافرجامی پروژه مسالمت‌آمیز اصلاح و یا برکناری رژیم هیچ گزینه‌ای را نباید برای خلاصی یافتن از شر رژیم منتفی نمود. رژیم جمهوری اسلامی برای چندمین بار به اثبات رساند که حتی تحمل افراد و نیروهایی که در چهارچوب قواعد بازی خود وی خواهان برخی تعدیلات هستند را ندارد. خود وی چهارچوبی بسیار غیردموکراتیک برای به اصطلاح "انتخابات" معین می‌کند، اما با این وصف نتایج آن را هم نمی‌پذیرد. به باور من دلیل اصلی آن پیشبرد امر تسلیح خود به بمب اتمی است که به هر بهایی باید مانع از آن شد. این باید پیام ما به جهان غرب باشد.

۵.۵ **سیاست رسانه‌ای نیرومند.** در پیشگیری یک سیاست فعال در امر روابط عمومی، تأسیس سایتهای خبررسانی فارسی با هدف کار روشنگرانه مشخصاً روی افکار عمومی مردم کشورمان، تغذیه رسانه‌های فارسی‌زبان بین‌المللی از جمله اقدامات ضروری دیگر می‌باشند.

آلمان، ۱۲ دسامبر ۲۰۰۹ - ۲۱ آذر ۱۳۸۸

nasser-iranpour@t-online.de